

بسم الله الرحمن الرحيم

چرا در ابتدای سوره حمد صفات «رب العالمین»، «الرحمن»، «الرحیم»، «مالک یوم الدین» برای خداوند به کار رفته؟ آیا این صفات در اینجا خصوصیتی دارند؟ مثلاً چرا از صفاتی مثل «السلام المؤمن المهیمن» استفاده نشده؟^۱

ج: در ادبیات عرب یک قاعده‌ای داریم؛ اینکه گاهی وصف، مشعر به علیت است. مثلاً من به شما می‌گم: «برو سوالت را از آقای محسنی دانا بپرس»؛ اینجا وصف دانا اشاره‌ای دارد به اینکه چرا من گفته‌ام سوالت را از آقای محسنی بپرس. به عبارت دیگر می‌تونیم جمله رو این‌طور تفسیر کنیم که: «برو سوالت رو از آقای محسنی بپرس؛ چون ایشون دانا است». پس درسته که ظاهرش وصف بود؛ ولی یه تعلیلی هم می‌شه ازش کشید بیرون. حالا تو آیات ابتدایی سوره حمد، اصل جمله چی بود؟ «الحمد لله» بعد این صفات رو برای خدا آورد: «رب العالمین»، «الرحمن»، «الرحیم»، «مالک یوم الدین». می‌تونیم بگیم اینجا هم وصف، مشعر به علیت هست؛ یعنی چرا «الحمد لله»؟ چون خدا «رب العالمین» هست. چرا «الحمد لله»؟ چون خدا «الرحمن الرحیم» هست. چرا «الحمد لله»؟ چون خدا «مالک یوم الدین» هست. اینکه می‌گم تمام ستایش‌ها مال خداست، بدون دلیل حرف نزد؛ دلیلش وجود این صفات بود.

منظور از آیه ۷ سوره حمد چیه؟^۲

ج: در این آیه، سه گروه به چشم می‌خورن:

- الذین انعمت علیهم.
- المغضوب علیهم.

• الضالین.

این روایت رو ببینید:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ اللَّهُ عِبَادَهُ أَنْ يَسْأَلُوهُ طَرِيقَ الْمُنْعَمِ عَلَيْهِمْ وَ هُمْ النَّبِيُّونَ وَ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ وَ الصَّالِحُونَ وَ أَنْ يَسْتَعِيدُوا مِنْ طَرِيقِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ هُمْ الْيَهُودُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ أَنْ يَسْتَعِيدُوا بِهِ عَنْ طَرِيقِ الصَّالِينَ وَ هُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ وَ هُمْ النَّصَارَى.

بحار الانوار - جلد ۸۹ - صفحه ۲۵۶

ترجمه: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

خداوند به بندگانِش فرمان داده است که از او راه کسانی را بخواهند که مشمول نعمت‌های الهی شده‌اند؛ و آنان همان پیامبران، صدّیقان، شهیدان و شایستگان‌اند. و همچنین خداوند به آنان دستور داده است که از او پناه بجویند از راه کسانی که مورد غضب قرار گرفته‌اند؛ و اینان همان یهودیانی هستند که خداوند درباره‌شان فرموده است:

آیا شما را از کسی آگاه کنم که جزایش نزد خدا بدتر است؟ همان کسی که خدا او را لعنت کرده و بر او خشم گرفته است.

و نیز خداوند به بندگانِش دستور داده که از او پناه ببرند از راه گمراهان؛ و اینان همان کسانی هستند که خداوند درباره‌شان فرموده است:

بگو: ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو نکنید و از خواسته‌های گروهی که پیش از این گمراه شدند و بسیاری را نیز به گمراهی کشاندند و خود از راه راست منحرف شدند، پیروی نکنید؛ و اینان همان نصاری هستند.

درباره حروف مقطعه توضیح دهید. ۳

ج: درباره حروف مقطعه حرف‌های زیادی زده شده؛ من یه بار اتفاقی این بحث رو در کتاب «لسان العرب» دیدم؛ اونجا مفصل بحث کرده بود و حدود ۳۰ قول رو آورده بود. آنچه به نظر من می‌رسه اینه که حروف مقطعه برای ما ظهوری ندارند و جملات اسرارآمیزی هستند که فقط عالمان به باطن قرآن از اون خبر دارند؛ برای همین اگر در مورد حروف مقطعه حدیث معتبری از ائمه هدی علیهم السلام به ما رسید، اون رو قبول می‌کنیم و الا بدون دلیل درباره این پدیده سخنی نمی‌گیم.

دو هدایتی که در آیات ۲ و ۵ سوره بقره آمده، آیا از حیث ماهیت با هم تفاوت دارند؟ ۴
ج: به عقیده علامه طباطبایی بله.

خلاصه دیدگاه علامه طباطبایی درباره فرق هدایت در آیه ۲ و ۵ سوره بقره:
دو نوع هدایت

هدایت اول: پیش از قرآن است و ریشه در سلامت فطرت انسان دارد.
انسان با فطرت سالم، به نیازمندی خود به یک مبدأ غیبی، توحید، نبوت و معاد آگاه می‌شود.

بر اساس همین آگاهی به اعمالی مانند ایمان، نماز و انفاق روی می‌آورد.

هدایت دوم: پس از ایمان اولیه و به وسیله قرآن به دست می‌آید. این هدایت، مؤمنان را در مسیر ایمان ثابت قدم تر می‌کند و مراتب بالاتری از معرفت و عمل صالح به آنان می‌بخشد.

تقابل با گمراهی
همان‌گونه که مؤمنان در میان دو هدایت قرار می‌گیرند، کافران و منافقان نیز در میان دو گمراهی هستند:

۱. گمراهی نخست ناشی از انتخاب و رفتار خودشان.
۲. گمراهی دوم به شکل کیفر الهی که انحراف اولشان را تثبیت می‌کند.

نتیجه

- قرآن هدایت تازه‌ای را به مؤمنان می‌دهد که بر پایه هدایت فطری و ایمان اولیه‌شان است.
- ایمان و عمل صالح، میان این دو هدایت قرار دارد و باعث رشد و تکامل معنوی انسان می‌شود.
- «هدی للمتقین» اشاره به هدایت فطری دارد و «هدی من ربهم» اشاره به هدایت قرآنی دارد.

نقد من:

آنچه ما از این آیات می‌فهمیم اینه که هر دو هدایت به همون هدایت قرآنی و تشریعی اشاره دارد؛ چون هدایت اول به قرآن و هدایت دوم به خدا استناد داده شده؛ چطور هدایتی که به قرآن استناد داده شده رو به معنای هدایت فطری و اقدامی از طرف مؤمن

قبل از تعالیم انبیاء بدانیم؟

پس به نظر ما هر دو هدایت از یک سنخ است و هدایت دوم تأکیدی بر هدایت اول است.

منظور از «بالغیب» در «الذین یؤمنون بالغیب» در آیه ۳ بقره چیه؟ ۵

ج: علامه طباطبایی درباره «بالغیب» چنین می‌گه: و مقصود از سخن خدای متعال «ایمان به غیب» این است که غیب در برابر شهادت قرار دارد و به هر چیزی که در حوزه حواس ما قرار نمی‌گیرد اطلاق می‌شود. این غیب همان خداوند سبحان و نشانه‌های بزرگ اوست که از حواس ما پنهان‌اند، و از جمله آن‌ها وحی است؛ همان وحی‌ای که در آیه «و آنان که به آنچه بر تو نازل شد و آنچه پیش از تو نازل گردید ایمان می‌آورند» به آن اشاره شده است.

پس مقصود از «ایمان به غیب» در برابر ایمان به وحی و یقین به آخرت، ایمان به ذات خداوند متعال است تا بدین وسیله ایمان به سه اصل بنیادین دین (توحید، نبوت و معاد) کامل گردد. قرآن به شدت تأکید دارد که انسان نباید شناخت خود را به حس محدود کند، بلکه باید از عقل سالم و قلب خالص پیروی نماید.

تفسیر نمونه در این باره می‌گه: در این که آیا ایمان به غیب در اینجا تنها اشاره به ایمان به ذات پاک پروردگار است، و یا غیب در اینجا مفهوم وسیعی دارد که عالم وحی و رستاخیز و جهان فرشتگان و به طور کلی آنچه ماورای حس است شامل می‌شود، در میان مفسران بحث است.

از آنچه در بالا گفتیم که: ایمان به جهان ماوراء حس، نخستین نقطه جدائی مؤمنان از

کافران است روشن می شود که: غیب در اینجا دارای همان مفهوم وسیع کلمه می باشد، به علاوه، تعبیر آیه مطلق است، و هیچ گونه قیدی در آن وجود ندارد که به معنی خاصی محدودش کنیم.

به نظر می رسد در اینجا حق با تفسیر نمونه باشد و ما دلیلی نداریم که معنای «الغیب» رو محدود به خداوند کنیم.

چرا در عباراتی مثل «ختم الله علی قلوبهم»، «فزادهم الله مرضا»، «و ما یضل به الا الفاسقین» در آیات ۷، ۱۰ و ۲۶ بقره، ضلالت و گمراهی کافران و منافقان به خداوند نسبت داده شده؟ آیا این جبر نیست؟ ۶

ج: اینکه کافران و منافقان پس از غوطه ور شدن در وادی کفر و نفاق، قدرت تشخیص خودشان رو از دست می دن، نتیجه اعمال خودشونه؛

- «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ» (نساء/۱۵۵) → مهر به سبب کفرشان.
- «كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» (مؤمن/۳۵) → مهر به سبب تکبر.
- «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ... وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ» (جاثیه/۲۳) → مهر به دلیل پیروی از هواپرستی.

این محرومیت از تشخیص، عکس العمل طبیعی تداوم در گناه است: ابتدا حالت، سپس عادت، بعد ملکه، و سرانجام بخشی از وجود انسان می شه. او خود آگاهانه این مسیر را انتخاب کرده و مسئول پیامدهاست.

نسبت دادن این حالت به خدا به این معناست که خدا این خاصیت رو در نظام آفرینش

قرار داده.

در مقابل، درباره مؤمنان می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال/۲۹)

اگر تقوا پیشه کنید، خدا به شما قدرت تشخیص حق از باطل می‌دهد.

نمونه، ج ۱، ص ۸۴

چرا در آیه ۷ بقره و آیات دیگر قرآن، قلب و بصر به صورت جمع و سمع همیشه به صورت مفرد آمده؟ ۷

ج: سمع در قرآن همیشه مفرد اومده، ولی قلب و بصر گاهی جمع و گاهی مفردند؛ به عنوان نمونه در آیه زیر قلب و بصر مفرد اومدن:

«وَحَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً» (جاثیه/۲۳).

به گفته شیخ طوسی:

- سمع اسم جمع است و نیازی به جمع بستن ندارد.
- یا معنای مصدر داره که بر کم و زیاد هر دو دلالت می‌کنه.

وجه علمی و ذوقی دیگر:

ادراکات قلبی و دیدنی‌های چشم تنوع بیشتری از شنیدنی‌ها دارن، بنابراین قلوب و ابصار جمع اومدن، ولی سمع مفرد ذکر شده.

حتی در فیزیک جدید نیز تعداد امواج صوتی قابل شنیدن محدوده و از چندین ده هزار تجاوز نمی‌کنه، اما امواج نوری و رنگ‌های قابل رویت از میلیون‌ها می‌گذرد.

نمونه،

من با این برداشت ذوقی مخالفم؛ اگر در همه جای قرآن، قلب و بصر به صورت جمع به کار رفته بود، می‌تونستیم به این وجه فکر کنیم؛ ولی چنین نیست. ضمناً اگر امواجی صوتی محدود به یک موج بود، باز می‌تونستیم به این حرف فکر کنیم؛ ولی چنین نیست.

نمونه، ج ۱، ص ۹۰

منظور از «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» در آیه ۱۵ بقره چیه؟ ۸

ج: واژه «يَسْتَهْزِئُ» که به خدا نسبت داده شده، معنی واقعی مسخره کردن رو نداره. منظور اینه که خدا یه کاری با اون‌ها می‌کنه که شبیه مسخره کردنه. همون‌طور که تو آیه گفته: «وَيَمْدُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ»، یعنی خدا بهشون مهلت می‌ده. ماجرا این جوریه: خدا به خاطر تمسخرشون نسبت به مؤمن‌ها، بهشون فرصت می‌ده تا فکر کنن همه چی خوبه، عذابی در کار نیست، یا حتی خیال کنن خدا ازشون راضیه یا بت‌هاشون به دردشون می‌خوره. ولی وقتی عذاب واقعی، مثل مرگ یا رسوایی می‌رسه، تازه می‌فهمن که چقدر اشتباه می‌کردن. اینجاست که اون وضعیت، دقیقاً مثل این می‌مونه که خدا مسخره‌شون کرده باشه.

التحریر، ج ۱، ص ۲۹۰

درباره دو مثالی که در وصف منافقان در آیات ۱۷ تا ۲۰ سوره بقره زده شده، توضیح بدید.

ج: تشبیه اول: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا»...

هدف تشبیه: نشان دادن تردید منافقان بین ایمان ظاهری و کفر باطنی.

جزئیات:

استیقاد نار (افروختن آتش): شبیه شنیدن قرآن و دیدن نور ایمان در ظاهر است.

ذهاب نور (خاموش شدن نور): بازگشت به کفر و نفاق است.

ظلمات: شدت یافتن تاریکی کفر بعد از تجربه نور ایمان؛ چون چشم‌شان به نور عادت

کرده و تاریکی برایشان سنگین‌تر می‌شود.

صمّ بکم عمی: از کار افتادن ابزار فهم حقیقت در اثر نفاق.

نتیجه: این تشبیه حالت منافق را هنگام شنیدن قرآن در حضور پیامبر نشان می‌دهد؛

لحظه‌ای تحت تأثیر نور ایمان قرار می‌گیرند ولی دوباره به تاریکی کفر باز می‌گردند و

گمراه‌تر می‌شوند.

تشبیه دوم: «أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ»...

هدف تشبیه: تصویر کردن محیط زندگی منافقان و اثر قرآن بر آن‌ها.

جزئیات:

صَيِّب (باران): قرآن و هدایت اسلام که برای مؤمنان مثل بارانی پر برکت است.

ظلمات و رعد و برق: آیات تهدید و وعید الهی که منافقان را می‌ترساند و مضطرب

می‌کند.

مشو فیهِ: منافقان گاهی در پرتو برق (لحظه‌های کوتاه بیداری) حرکت می‌کنند ولی

سریعاً دوباره در تاریکی می‌مانند.

عدم انتفاع: همان‌طور که باران به اهل زمین نفع می‌رساند ولی عابران سرگردان در آن

جز ترس و زیان نصیبی ندارند، قرآن هم برای منافقان نتیجه‌ای جز رسوایی و وحشت

ندارد.

نتیجه: این تشبیه نشان می‌دهد که منافقان در فضای وحشت‌زای آیات تهدید قرآن سرگردان‌اند و نه تنها از هدایت بهره نمی‌برند بلکه عذاب روحی‌شان بیشتر می‌شود.

خلاصه دقیق تفاوت:

تشبیه اول: حالت درونی فرد منافق هنگام مواجهه با نور ایمان.

تشبیه دوم: فضای بیرونی و محیط پر از تهدید که قرآن برای آن‌ها می‌سازد.

التحریر، ج ۱، ص ۲۹۷ تا ۳۱۸

اینکه در آیه ۲۱ سوره بقره می‌گوید: «اعبدوا... لعلکم تتقون»، یعنی چه؟ ۱۰

ج: نتیجه این پرستش، تقواست؛ بنابراین عبادت‌ها و نیایش‌های ما چیزی بر جاه و جلال خدا اضافه نمی‌کنه، همون طور که ترک عبادت چیزی از عظمت مقام او کم نمی‌کنه، این عبادت‌ها کلاس‌های تربیت برای آموزش تقواست، تقوا همان احساس مسئولیت و خودجوشی درونیه که معیار ارزش انسان‌هاست.

نمونه، ج ۱، ص ۱۱۸

دقیقا تحدی و مبارزه طلبی قرآن که در آیه ۲۳ بقره اشاره شده، چیه؟ ۱۱

ج: مراد اینه که بشر از آوردن کتابی که به مانند قرآن معانی بلند انسان‌ساز و مطابق با فطرت داشته باشه و از نظر فصاحت و بلاغت در قله باشه، عاجزه. از اینکه قرآن یه جا می‌گه: کتابی مانند قرآن بیاورید، یه جا می‌گه ده تا سوره مثل قرآن بیاورید و یه جا

می‌گه: یه سوره مثل قرآن بیاورید، می‌فهمیم: آنچه موضوع تحدی هست اینه که آقا یه چیزی بیاورید که بتونه در عرض قرآن قرار بگیره و تنه به تنه قرآن بزنه؛ اصلاً مهم حجمش نیست. اینکه خداوند از یک کتاب به ده سوره و یک سوره ماجرا رو تقلیل می‌ده، برای تضعیف روحیه خصم و تبیین عجز ایشان هست.

منظور از «کَلِمًا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزَقُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَاتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا» در آیه ۲۵ سوره بقره چیه؟ آیا نعمت‌های الهی تکراری هستن؟ ۱۲

ج: بعضی‌ها گفتن: منظور اینه که این نعمت‌ها به خاطر کاراییه که ما قبلاً تو دنیا انجام دادیم و زمینه‌ش از قبل فراهم شده.

یه عده دیگه هم گفتن: وقتی میوه‌های بهشتی رو برای بار دوم میارن، بهشتی‌ها می‌گن: این همون میوه‌ایه که قبلاً خوردیم؛ ولی وقتی می‌خورن، می‌بینن طعم جدید و لذت تازه‌ای داره! مثلاً تو این دنیا وقتی یه سیب یا انگور رو می‌خوریم، هر بار همون طعم قبلی رو حس می‌کنیم؛ ولی تو بهشت، حتی اگه میوه از همون نوع باشه، هر دفعه یه مزه‌ی تازه داره، جوری که انگار هیچ تکراری توش نیست.

بعضی‌ها هم گفتن: منظور اینه که وقتی میوه‌های بهشتی رو می‌بینن، ظاهرش براشون آشناست و شبیه میوه‌های دنیاست تا غریبه به نظر نیاد؛ ولی وقتی می‌خورن، یه طعم فوق‌العاده تازه و متفاوت حس می‌کنن.

هیچ اشکالی نداره که این جمله شامل همه‌ی این معناها باشه؛ چون الفاظ قرآن گاهی چند لایه معنا داره.

بعد اضافه می‌کنه: «و براشون میوه‌هایی میارن که همه‌شون به هم شبیه‌ن» (وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا).

یعنی همشون از نظر خوبی و زیبایی در بالاترین درجه‌ان؛ جوری که نمی‌شه یکی رو به بقیه ترجیح داد. برعکس میوه‌های این دنیا که بعضیاش نارس و بعضیا زیادی رسیده‌ان، بعضیا کم‌رنگ و بی‌بو و بعضیا خوش‌بو و معطرن؛ ولی میوه‌های بهشت یکی از یکی شیرین‌تر، خوش‌بوتر و زیباترین!

نمونه، ج ۱، ص ۱۴۰

اینکه در جای‌جای تفسیر نمونه می‌بینیم احتمالات مختلف با هم جمع می‌شن، علتش یه مبنای اصولی هست. در اصول بحث می‌شه که آیا جایزه یک لفظ در بیشتر از یک معنا استعمال بشه یا نه؟ یعنی متکلم می‌تونه از یک لفظ دو یا سه معنا یا بیشتر رو اراده کنه یا نه؛ فقط باید از یک لفظ، یک معنا رو اراده کنه. ظاهرا اکثر اصولیون می‌گن: استعمال لفظ در بیشتر از یک معنا جایز نیست. ولی آیت الله مکارم شیرازی می‌گه: لفظ می‌تونه در بیشتر از یک معنا استعمال بشه. پس یادتون باشه دلیل اینکه در تفسیر نمونه این‌قدر احتمالات با هم جمع می‌شن، این مبنا است. و اتفاقا ما هم قبول نداریم که یک لفظ، چند معنا داشته باشه. البته این در مقام ظاهر کلامه. در باطن کلام اشکال نداره؛ یک کلام صدتا بطن داشته باشه. ولی آنچه ظاهر کلامه، یک معنا بیشتر نمی‌تونه مراد متکلم باشه.

مگه در جایی از قرآن، داریم که خداوند به «بعوضه» مثل زده باشه که خداوند در آیه ۲۶ بقره می‌فرماید: «ان الله لا يستحي ان يضرب مثلا ما بعوضة»؟ ۱۳

ج: خیر؛ جواب این سوال رو باید در شأن نزول این آیه، جستجو کرد.

جمعی از مفسران از ابن عباس در شان نزول این آیه چنین نقل کرده‌اند: هنگامی که

خداوند در آیات گذشته پیرامون منافقین، دو مثال برای آنها بیان کرد (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا... - و- أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ...) منافقین گفتند خداوند برتر و بالاتر از این است که چنین مثال‌هایی بزند، و از این راه در وحی بودن قرآن اظهار تردید کردند، در این موقع آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

بعضی دیگر گفته‌اند: هنگامی که در آیات قرآن، مثل‌هایی به "ذباب" (مگس) و "عنكبوت" نازل گردید، جمعی از مشرکان این موضوع را بهانه قرار داده زبان به انتقاد گشودند و مسخره کردند که این چگونه وحی آسمانی است که سخن از "عنكبوت" و "مگس" می‌گوید؟ آیه فوق نازل شد و با تعبیراتی زنده به آنها جواب داد.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۱۴۶

منظور از «فما فوقها» در آیه ۲۶ بقره چیه؟ ۱۴

ج: در اینکه منظور از "فَمَا فَوْقَهَا" (پشه یا بالاتر از آن) چیست؟ مفسران دو گونه تفسیر کرده‌اند:

گروهی گفتن منظور "بالاتر از آن در کوچکی" هست، زیرا مقام، مقام بیان کوچکی مثاله، و برتری نیز از این نظره، مثل اینکه به کسی بگیم: تو چرا برای يك تومان این همه زحمت می‌کشی و او در جواب بگه: شرمی نداره؛ من برای بالاتر از اون هم زحمت می‌کشم؛ حتی برای يك ريال! بعضی گفتن: مراد "بالاتر از نظر بزرگی" است، یعنی خداوند هم مثال‌های کوچک رو مطرح می‌کند و هم مثال‌های بزرگ رو، درست مطابق مقتضای حال. ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسه.

منظور از «الاسماء» در «و علم آدم الاسماء كلها» در آیه ۳۱ بقره چیست؟ ۱۵

ج: در روایات دو گونه به این سوال پاسخ داده شده که می‌شه جمعش کرد:

ابن بابویه از امام صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود:
«خداوند تبارک و تعالی به آدم (علیه السلام) نام‌های همه‌ی حجت‌های خود را آموخت.
سپس آنان را - در حالی که به صورت ارواح بودند - بر فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر
راست می‌گویید، مرا از نام‌های اینان آگاه سازید...»

از ابی‌العباس از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:
«از ایشان درباره سخن خداوند متعال: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» پرسیدم که خداوند چه
چیز را به آدم آموخت؟

حضرت فرمود: زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها و رودخانه‌ها را. سپس به زیراندازی که در برابر
ایشان بود نگریست و فرمود: و حتی این زیرانداز نیز از جمله چیزهایی بود که خداوند
به آدم آموخت.»

البرهان، ج ۱، ص ۱۶۳ تا ۱۶۸

توجه کنید که ضمائر «عرضهم»، «باسمائهم» و همین‌طور کلمه «هؤلاء» در آیات ۳۱ و
۳۳ بقره تقویت می‌کنه این رو که «الاسماء» به ذوی العقول اشاره داشته باشه؛ حداقل
بخشی از مصادیق «الاسماء» ذوی العقول باشن. گرچه تفسیر نمونه فقط روایت دوم رو
گرفته و توجیه کرده که بالاخره گاهی به غیر ذوی العقول هم ضمیر جمع بر می‌گردونن؛
مثل: و الشمس و القمر رأيتهم لی ساجدين.

مراد از «الجنة» در «و قلنا يادם اسكن انت و زوجك الجنة» در آیه ۳۵ بقره چیه؟ ۱۶

ج: بهشت آدم کدام بهشت بود؟

در پاسخ این پرسش باید به این نکته توجه داشت که گرچه بعضی آن را بهشت موعود نیکان و پاکان می‌دونن، ولی ظاهر اینه که آن بهشت نبود. بلکه یکی از باغ‌های پر نعمت و روح‌افزای یکی از مناطق سر سبز زمین بوده.

زیرا اولاً بهشت موعود قیامت، نعمت جاودانی است که در آیات بسیاری از قرآن به این جاودانگی بودنش اشاره شده، و بیرون رفتن از آن ممکن نیست و ثانیاً ابلیس آلوده و بی‌ایمان راهی به اون بهشت نداره.

ثالثاً در روایاتی که از طرق اهل بیت علیهم السلام بما رسیده این موضوع صریحاً اومده. یکی از راویان حدیث می‌گوید از امام صادق علیه السلام راجع به بهشت آدم پرسیدم. ایشان در جواب فرمود: باغی از باغ‌های دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می‌تابید، و اگر بهشت جاودان بود هرگز آدم از آن بیرون رانده نمی‌شد. (جنة من جنات الدنيا يطلع فيها الشمس والقمر ولو كان من جنات الاخرة ما خرج منها ابدا).

و از این جا روشن می‌شه که منظور از هبوط و نزول آدم به زمین، نزول مقامیه نه مکانی؛ یعنی از مقام ارجمند خود و از آن بهشت سر سبز پایین اومد.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۱۸۷

چرا در آیه ۳۵ بقره گفته: «و کلا» ولی مثلاً در آیه ۱۹ اعراف گفته: «فکلا». ۱۷

ج: تفاوت چندانی بین این دو تعبیر نیست؛ همون طور که در ادبیات عرب گفته شده «واو» برای مجرد جمع بین دو چیز به کار می‌ره و بر ترتیب دلالتی نداره ولی «فاء» هم دلالت بر جمع دو چیز داره و هم دلالت بر ترتیب.

بنابراین آیه ۳۵ بقره می‌گه: ای آدم! تو و همسرت در بهشت سکنی بگزینید و از بهشت

بخورید. ترتیبی بین سکنی گزیدن و خوردن نیست. در آیه ۱۹ اعراف می‌گه: اول سکنی بگزینید و بعد بخورید.

بخوایم بین دو آیه جمع کنیم باید بگیم ترتیب مراد خداوند بوده؛ چون وقتی یه آیه یه زیادی رو داره حکایت می‌کنه، یعنی اون زیادی وجود داشته، فقط تو آیه دیگه به این زیادی اشاره نشده. فرض کنید من یه بار قصه رفتنم به حج رو برای شما تعریف کنم و بگم من با همسر و بچه‌هام رفته بودم و بار دوم وقتی قصه رو براتون می‌گم بگم من با همسر و بچه‌هام و پدر و مادرم رفته بودم. این‌جا تعارضی در کلام من نیست؛ فقط بار اول نخواستیم بودم کامل صحبت کنم و تمام جزئیات رو بگم.

منظور از «کلمات» در «فتلّی آدم من ربه کلمات» در آیه ۳۷ بقره چیه؟ ۱۸

ج: در اینکه "کلمات" و سخنانی رو که خدا برای توبه به آدم تعلیم داد چه سخنانی بوده، در میان مفسران گفتگو هست.

معروف اینه که همان جملات سوره اعراف آیه ۲۳ هست: **قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**.

در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده که منظور از کلمات، این دعا و نیایش بوده است: **اللهم لا اله الا انت سبحانك و بحمدك رب انى ظلمت نفسى فاغفر لى انك خير الغافرين.**
اللهم لا اله الا انت سبحانك و بحمدك رب انى ظلمت نفسى فارحمنى انك خير الراحمين.
اللهم لا اله الا انت سبحانك و بحمدك رب انى ظلمت نفسى فتب على انك انت التواب الرحيم.

در روایات متعددی اومده که مقصود از کلمات، تعلیم اسماء بهترین مخلوق خدا یعنی

محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بوده و آدم با توسل به این کلمات از درگاه خداوند تقاضای بخشش کرد و خدا او رو بخشید.

این تفسیرهای سه‌گانه هیچ‌گونه منافاتی با هم ندارد؛ چرا که ممکن است مجموع این کلمات به آدم، تعلیم شده باشد.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۱۹۸

به نظر می‌رسد اون جمله «قالا ربنا ظلمنا انفسنا» رو خداوند به حضرت آدم علیه السلام تعلیم نداد و پس از اعتراض خداوند، این جمله از حضرت آدم و حواء صادر شد. ظاهر داستان در سوره اعراف، این چنینه.

مخاطب در «و قلنا اهبطوا» در آیه ۳۶ بقره و «قلنا اهبطوا» در آیه ۳۸ بقره چه کسانی هستند؟ ۱۹

ج: اِهْبِطُوا به صیغه جمع آمده است در حالی که آدم و حوا که مخاطب اصلی این سخن بودند دو نفر بیشتر نبودند و باید صیغه تثنیه آورده شود، اما به خاطر این که هبوط آدم علیه السلام و حوا به زمین، نتیجه اش این بود که فرزندان و نسل های آنها نیز در زمین ساکن خواهند شد، به صورت صیغه جمع آمده است. (نمونه)

وقتی مشابهات این عبارت رو کنار هم می‌ذاریم، می‌تونیم نتیجه بگیریم که در هیچ کدام از این فرازاها ابلیس مخاطب نبوده.

یکی از مهم‌ترین قرینه‌ها آیه ۱۲۳ طه است که وقتی همین ماجرا رو نقل می‌کنه می‌گه: «قال اهبطا» و از صیغه تثنیه استفاده می‌کنه.

در آیه ۳۸ بقره معلومه که ابلیس نمی‌تونه مخاطب «اهبطوا» باشه؛ چون در ادامه

جمله می‌گه: «فاما یأتینکم...» و ما می‌دونیم این جمله درباره ابلیس معنا نمی‌ده؛ بلکه درباره آدم و حواء و ذریه آدم معنا می‌ده.

اما بحث در آیه ۳۶ بقره کمی عمیق‌تره؛ چون گفته: بعضکم لبعض عدو. خوب اینجا خیلی قشنگه که بگیم آدم و حواء با ابلیس دشمن بودن؛ پس مخاطب در اینجا هر سه هستند؛ ولی باز این تحلیل اشتباهه؛ چون در آیه ۱۲۳ طه بعد از «اهبطا» هم عبارت «بعضکم لبعض عدو» اومده و هم عبارت «فاما یأتینکم». پس در واقع آیه ۱۲۳ طه به وضوح به ما می‌گه که مخاطب در اینجا چه کسانی بودن.

منظور از «و ارکعوا مع الراكعين» در آیه ۴۳ بقره چیه؟ ۲۰

ج: دستور اخیر، اشاره به مسأله نماز جماعت است، ولی از میان تمام افعال نماز تنها رکوع را بیان کرده و می‌گوید: با رکوع کنندگان رکوع کنید این تعبیر، شاید به خاطر آن باشد که نماز یهود مطلقاً دارای رکوع نبود، این نماز مسلمانان است که یکی از ارکان اصلی آن، رکوع محسوب می‌شود. (نمونه)

بنابراین وقتی مخاطب این جمله رو - که یهود هستند - می‌بینیم، متوجه می‌شیم ظاهر این جمله امر به نماز جماعته؛ ولی کنایه از این داره که ای یهود، بیاین مسلمون بشید و به شیوه‌ای که مسلمون‌ها خداوند رو پرستش می‌کنن، خداوند رو پرستش کنید. این تعبیر خیلی لطیفه.

از عبارت «و لا يقبل منها شفاعاة» در آیه ۴۸ بقره معلوم می‌شود ما در روز قیامت چیزی به عنوان شفاعت نداریم. پس چرا بحث شفاعت این قدر در روایات و اعتقادات شیعه پررنگه؟! ۲۱!

ج: درست نیست که آیه‌ای از قرآن رو برداریم و طبقش فتوا بدیم؛ بدون اینکه آیات دیگر قرآن رو در کنارش ملاحظه کرده باشیم. قرآن یه مجموعه است. چه بسا این مساله یه قیدی داشته باشه و یه تبصره‌ای داشته باشه که در جای دیگه قرآن اشاره شده باشه. حتی ممکنه مسالی در قرآن به صورت مطلق بیاد و قيود اون مساله رو پیامبر و اهل بیت علیهم السلام به عنوان مفسران حقیقی قرآن بیان کنن. در مورد شفاعت باید به این آیات دقت کنیم:

من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه - بقره ۲۵۵

لا یملکون الشفاعاة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا - مریم ۸۷

یومئذ لا تنفع الشفاعاة الا من اذن له الرحمن - طه ۱۰۹

و لا یشفعون الا لمن ارتضى - انبیاء ۲۸

و لا تنفع الشفاعاة عنده الا لمن اذن له - سبأ ۲۳

و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعاة الا من شهد بالحق - زخرف ۸۶

پس اگه در آیاتی مثل آیه ۴۸ بقره و آیه ۲۵۴ بقره (من قبل ان یأتی یوم لا بیع فیه و لا خلة و لا شفاعاة) می‌بینیم شفاعت در روز قیامت نفی شده، منظور اینه که شفاعت به اون معنا که شخصی از نزدیکان و آشنایان بیاد و بخواد با استفاده از نفوذ خودش شما رو نجات بده، همین چیزی در روز قیامت نداریم. به عبارت دیگه پارتی بازی نداریم؛ اون شفاعت دنیایی که شما می‌شناسید نداریم. ولی من خدا یه سیستم دیگه‌ای دارم که تو اون یه عده‌ای شفاعت می‌کنن که اون سیستم کاملاً تحت نظر منه.

منظور از «الفرقان» در «و اذ آتینا موسی الکتاب و الفرقان» در آیه ۵۳ بقره چیه؟ ۲۲

ج: کتاب و فرقان ممکن است هر دو اشاره به تورات باشد و نیز ممکن است: کتاب، اشاره به تورات و فرقان، اشاره به معجزاتی باشد که خداوند در اختیار موسی گذارده بود (چون فرقان در اصل به معنی چیزی است که حق را از باطل برای انسان مشخص می کند). (نمونه)

صاحب التحریر می‌گه: اگه بخوای بگی مراد از «الفرقان»، «الکتاب الفارق بین الحق و الباطل» هست، این یه مشکلی داره؛ اینکه عطف صفت بر موصوف پیش میاد و این به لحاظ ادبی جایز نیست؛ پس ظاهراً مراد از «الفرقان»، معجزه یا حجت هست. (التحریر، ج ۱، ص ۴۸۶)

خداوند در آیه ۵۴ بقره فرموده: «فاقتلوا انفسکم»؛ آیا خودکشی در قبال گناهان بزرگ جایزه؟ ۲۳

ج: شکی نیست پرستش گوساله سامری، کار کوچکی نبود، ملتی که بعد از مشاهده آن همه آیات خدا و معجزات، پیامبر بزرگشان موسی (علیه السلام) همه را فراموش کنند و با یک غیبت کوتاه پیامبرشان به کلی اصل اساسی توحید و آئین خدا را زیر پا گذارده بت پرست شوند.

اگر این موضوع برای همیشه از مغز آن‌ها ریشه کن نشود وضع خطرناکی به وجود خواهد آمد، و بعد از هر فرصتی مخصوصاً بعد از مرگ موسی (علیه السلام)، ممکن است تمام آیات دعوت او از میان برود، و سرنوشت آئین او به کلی به خطر افتد در اینجا

باید شدت عمل به خرج داده شود، و هرگز تنها با پشیمانی و اجرای صیغه توبه بر زبان نباید قناعت کرده، لذا فرمان شدیدی از طرف خداوند، صادر شد که در تمام طول تاریخ پیامبران مثل و مانند ندارد، و آن این که ضمن دستور توبه و بازگشت به توحید، فرمان اعدام دسته جمعی گروه کثیری از گنهکاران به دست خودشان صادر شد. این فرمان به نحو خاصی می بایست اجرا شود، یعنی خود آن‌ها باید شمشیر به دست گیرند و اقدام به قتل یکدیگر کنند که هم کشته شدنش عذاب است و هم کشتن دوستان و آشنایان.

طبق نقل بعضی از روایات، موسی (علیه السلام) دستور داد در یک شب تاریک تمام کسانی که گوساله پرستی کرده بودند غسل کنند، کفن بپوشند و صف کشیده شمشیر در میان یکدیگر نهند! (نمونه)

روایات مختلفی در توضیح ماجرا وارد شده؛ آنچه از مجموع روایات می فهمیم اینه که کفاره این ارتداد این بوده که به صورت دسته جمعی حد جاری بشه؛ ممکنه کسانی که گوساله پرست نشده بوده‌اند مأمور کشتن گوساله پرستان شده باشند یا اینکه خود گوساله پرستان مأمور به کشتن یکدیگر شده باشند. به هر حال تمام گوساله پرستان کشته نشدند و پس از کشته شدن چند هزار نفر خداوند توبه اون‌ها رو پذیرفت.

خداوند چرا گاهی حکم به پایان یافتن جان اشخاصی می کنه؟

چون اولاً مصلحت عامه مردم رو بر مصلحت اشخاص ارجح می دونه

ثانیاً چون خداوند مجموع دنیا و آخرت رو می بینه و خودش می دونه که ظلمی در کار نیست.

و اگر عده‌ای بخوان سوء برداشت کنن و به خداوند نسبت ظلم بدن، خب در هر صورت اون‌ها سوء برداشت می کنن؛ همون طور که معجزه دیدند و ایمان نیاوردن.

منظور از «حطة» در آیه ۵۸ بقره چیه؟ ۲۴

ج: حطة در اصل به معنای ریزش و پایین آوردنه
صاحب التحریر سه احتمال رو درباره معنای «حطة» مطرح می‌کنه:

۱. عبارت رایج برای نشان دادن ناتوانی یا حالت سؤال و نیاز
می‌گوید: «الظاهر أن هذا القول كان معروفا في ذلك المكان للدلالة على العجز أو هو من أقوال السَّوَال و الشَّحَازِين.»

یعنی این عبارت احتمالاً یک اصطلاح رایج بین مردم همان منطقه بوده که برای نشان دادن ضعف، نیازمندی یا به‌نوعی فروتنی (مانند گفتار گدایان) به کار می‌رفته تا اهالی شهر از آن‌ها حساب نبرند یا نسبت به آن‌ها حساس نشوند.

۲. درخواست آمرزش از خدا (حَطَّ ذُنُوب) احتمال دوم این است که «حِطَّة» به معنای «حَطَّ عَنَّا ذُنُوبَنَا» باشد؛ یعنی هنگام ورود به شهر بگوئید: «پروردگارا! گناهان ما را بریز و بیامرزش.»
این تفسیر ضعیف شمرده شده است، چون ساختار دستوری آن با حالت دعا سازگار نیست.

۳. اعلام نیت اقامت (حَطَّ الرِّحَال) احتمال سوم برمی‌گردد به معنای «حَطَّ الرِّحَال» یعنی «فرود آوردن بار و توشه» یا اقامت در شهر.
در این صورت، «حِطَّة» به معنای «ما برای ماندن آمده‌ایم» است، نه برای جنگ یا غارت.
این احتمال هم بعید شمرده شده.

تفسیر نمونه، «حطة» رو به معنای دوم یعنی «حط الذنوب» گرفته و در روایات هم چنین تفسیر شده.

منظور از کلمه «رجز» در آیه ۵۹ بقره چیست؟ ۲۵

ج: واژه رجز چنان که راغب در مفردات می‌گوید: در اصل به معنی اضطراب، انحراف و بی‌نظمی است، مخصوصاً این تعبیر در مورد شتر به هنگامی که گام‌های خود را نزدیک به هم و نامنظم - به خاطر ضعف و ناتوانی - بر می‌دارد به کار برده می‌شود. مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: رجز در لغت اهل حجاز به معنی عذاب است، و حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل می‌کند که در مورد طاعون فرمود: إِنَّهُ رَجَزٌ عُذِّبَ بِهِ بَعْضُ الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ: آن یک نوع عذاب است که بعضی از امت‌های پیشین به وسیله آن معذب شدند.

و از اینجا روشن می‌شود، چرا در بعضی از روایات، رجز در آیه مورد بحث به یک نوع طاعون تفسیر شده که به سرعت در میان بنی اسرائیل شیوع یافت و عده‌ای را از میان برد.

ممکن است گفته شود: بیماری طاعون چیزی نیست که از آسمان فرود آید ولی این تعبیر، ممکن است به خاطر آن باشد که عامل انتقال میکرب طاعون در میان بنی اسرائیل گرد و غبارهای آلوده ای بوده است که به فرمان خدا با وزش باد در میان آنها، پخش گردید.

عجیب این که: یکی از عوارض دردناک طاعون آن است که مبتلایان به آن گرفتار اضطراب و بی‌نظمی در سخن و در راه رفتن می‌شوند که با معنی ریشه‌ای کلمه رجز نیز کاملاً متناسب است. (نمونه)

آیا بین آیه ۶۲ بقره (ان الذین آمنوا و الذین هادوا) و آیه ۸۵ آل عمران (و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه) تعارضی وجود دارد؟ ۲۶

ج: بعضی از بهانه جویان، آیه فوق را دستاویزی برای افکار نادرستی از قبیل صلح کل و این که پیروان هر مذهبی باید به مذهب خود عمل کنند، قرار داده اند.

آن‌ها می‌گویند: بنابراین آیه لازم نیست یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر اسلام را پذیرا شوند، همین قدر که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند، کافی است.

پاسخ:

به خوبی می‌دانیم: آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند، قرآن در آیه ۸۵ سوره آل عمران می‌گوید: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ: هر کس دینی غیر از اسلام برای خود انتخاب کند پذیرفته نخواهد شد.

به علاوه آیات قرآن پر است از دعوت یهود، نصاری و پیروان سایر ادیان به سوی این آئین جدید، اگر تفسیر فوق صحیح باشد، با بخش عظیمی از آیات قرآن تضاد صریح دارد، بنابراین باید به دنبال معنی واقعی آیه رفت.

در اینجا دو تفسیر از همه روشن‌تر و مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

۱- اگر یهود، نصاری و مانند آنها به محتوای کتب خود عمل کنند مسلماً به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ایمان می‌آورند؛ چرا که بشارت ظهور او با ذکر صفات و علائم مختلف در این کتب آسمانی آمده است که شرح آن در ذیل آیه ۱۴۶ سوره بقره خواهد آمد.

مثلاً قرآن در آیه ۶۸ سوره مائده می‌گوید: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا

التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ :ای اهل کتاب شما ارزشی نخواهید داشت مگر آن زمانی که تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده بر پا دارید و از آن جمله این که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که بشارت ظهورش در کتب شما آمده است ایمان بیاورید.

۲ - این آیه ناظر به سؤالی است که برای بسیاری از مسلمانان در آغاز اسلام مطرح بوده، آنها در فکر بودند: اگر راه حق و نجات، تنها اسلام است، پس تکلیف نیاکان و پدرانشان چه می‌شود؟

آیا آنها به خاطر عدم درک زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و ایمان نیاوردن به او مجازات خواهند شد؟

آیه فوق نازل گردید، و اعلام داشت: هر کسی که در عصر خود به پیامبر بر حق و کتاب آسمانی زمان خویش ایمان آورده و عمل صالح کرده است اهل نجات است، و جای هیچ گونه نگرانی نیست.

بنابراین یهودیان مؤمن و صالح العمل قبل از ظهور مسیح (علیه السلام)، اهل نجاتند، همان گونه مسیحیان مؤمن قبل از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله).

این معنی از شأن نزولی که برای آیه فوق ذکر شده نیز استفاده می‌شود. (نمونه)

صاحب التحریر هم می‌گه: این طور نیست که «ان الذین آمنوا و الذین هادوا...» با «و من یبتغ» نسخ شده باشه؛ چون اگه واقعا ایمان و عمل صالح رو هر کدوم از مدعیان ادیان تحصیل کنن، خب ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله هم درونش هست.

در آیه ۶۳ بقره (و اذ اخذنا میثاقکم) می‌گه: ما کوه طور رو بر سر یهود بالا آوردیم و

ازشون پیمان گرفتیم. پیمان اجباری چه سودی داره؟ ۲۷

بعضی در پاسخ این سؤال گفته اند: قرار گرفتن کوه بر سر آن‌ها جنبه ارهاب و ترسانیدن داشته نه اجبار، و گرنه پیمان اجباری ارزشی ندارد.

ولی صحیح‌تر این است که گفته شود: هیچ مانعی ندارد افراد متمرّد و سرکش را با تهدید به مجازات در برابر حق تسلیم کنند، این تهدید و فشار که جنبه موقتی دارد، غرور آن‌ها را در هم می‌شکند، آن‌ها را وادار به اندیشه و تفکر صحیح، و در ادامه راه با اراده و اختیار به وظائف خویش عمل می‌کنند.

و به هر حال، این پیمان، بیشتر مربوط به جنبه‌های عملی آن بوده است و گرنه اعتقاد را نمی‌توان با اکراه تغییر داد. (نمونه)

همین اتفاق برای ما هم می‌فته

مثلا در خواب می‌بینی که به خاطر یه عملی داری عذاب میشی و می‌ترسی
یا خداوند پس گردنی‌های فردی و اجتماعی می‌زنه تا به مسیر برگردی و این جلوه‌ای از رحمت خداونده.

اگه در اصل انتخاب بود، زور بود؛ ولی اگه در طول مسیر و بعد از انتخابه، پس گردنیه و رحمته.

شاهدش آیات ۱۵۳ و ۱۵۴ نساء است؛ اونجا وقتی می‌گه «و رفعنا فوقهم الطور» معلومه که این اتفاق بعد از ماجرای سامری اتفاق افتاده.

چرا در آیه ۸۳ بقره پس از "ذی القربی و الیتامی و المساکین"، "ابن السبیل" نیامده؟ ۲۸

ج: این آیه در مقام بیان کلیات اعتقادی و اخلاقی برای بنی‌اسرائیل است. قرار نیست اینجا تمام جزئیات اعتقادی و اخلاقی ذکر بشه.

منظور از ابتدای آیه ۸۵ بقره (ثم انتم هولاء... و هو محرم علیکم اخراجهم) چیه؟ ۲۹

ج: فضای تاریخی مدینه:

قبل از هجرت پیامبر (ص) به مدینه، در این شهر دو گروه بزرگ مشرک به نام‌های اوس و خزرج زندگی می‌کردند که سال‌ها با هم درگیر بودند. در کنار آنها، سه قبیله بزرگ یهودی هم حضور داشتند:

۱. بنی‌نضیر

۲. بنی‌قریظه

۳. بنی‌قینقاع

این قبایل یهودی به ظاهر یک دین داشتند، اما به دلیل منافع دنیایی و رقابت‌های قبیله‌ای، به جای اتحاد با هم، هر گروه به یکی از دو قبیله مشرک پیوست:

بنی‌نضیر با قبیله خزرج متحد شد.

بنی‌قریظه با قبیله اوس متحد شد.

جنگ‌های داخلی و رفتار متناقض یهود:

وقتی جنگی بین اوس و خزرج درمی‌گرفت، یهودی‌ها هم در کنار هم‌پیمان مشرک خود می‌جنگیدند.

در این جنگ‌ها، یهودیان با دست خودشان هم‌کیشان یهودی گروه دیگر را می‌کشتند یا از خانه‌هایشان بیرون می‌کردند.

مثلاً: اگر بنی‌نضیر با خزرج علیه اوس می‌جنگید، در حقیقت علیه بنی‌قریظه (که

هم‌کیش یهودی خودشان بودند) هم وارد جنگ می‌شد!

تناقض عجیب:

بعد از جنگ، همین یهودی‌ها می‌رفتند و طبق دستور تورات، برای آزادی اسیران یهودی که در جنگ گرفته شده بودند، پول فدیة می‌دادند و آزادشون می‌کردند. یعنی: اول با هم‌کیش خودشون می‌جنگیدن و می‌کشتنش یا بیرونش می‌کردند! بعد که جنگ تموم می‌شد، پول می‌دادند تا اونا رو آزاد کنن و به خونه برگردونن! این یعنی یهودیان به بخشی از کتابشان ایمان داشتند (آزادسازی اسیر) ولی بخش دیگر (حرمت جنگ داخلی و آوارگی) را عملاً نادیده می‌گرفتند.

پیامد این رفتار:

آیه می‌گوید: این کار شما یعنی دینداری گزینشی، و نتیجه‌اش رسوایی در دنیا و عذاب شدید در آخرت است.

دلیل اصلی این رفتار هم دنیاپرستی یهود بود: آنها آخرت را در برابر منافع دنیایی فروختند.

منظور از «روح القدس» در آیه ۸۷ بقره چیست؟ ۳۰

ج: مفسران بزرگ درباره روح القدس، تفسیرهای گوناگونی دارند:

۱- برخی گفته‌اند: منظور جبرئیل است، بنابراین معنی آیه مورد بحث چنین خواهد بود: خداوند عیسی را به وسیله جبرئیل کمک و تأیید کرد.

شاهد این سخن آیه ۱۰۲ نحل است: قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ: بگو روح القدس آن را به حقیقت بر تو نازل کرده است.

اما چرا جبرئیل را روح القدس می‌گویند؟ به خاطر این است که از طرفی جنبه روحانیت

در فرشتگان مسأله روشنی است و اطلاق کلمه روح بر آنها کاملاً صحیح است، و اضافه کردن آن به القدس اشاره به پاکی و قداست فوق العاده این فرشته است.

۲ - بعضی دیگر معتقدند: روح القدس همان نیروی غیبی است که عیسی (علیه السلام) را تأیید می‌کرد، و با همان نیروی مرموز الهی مردگان را به فرمان خدا زنده می‌نمود. البته این نیروی غیبی به صورت ضعیف‌تر در همه مؤمنان با تفاوت درجات ایمان وجود دارد و همان امدادهای الهی است که انسان را در انجام طاعات و کارهای مشکل مدد می‌کند، و از گناهان باز می‌دارد، لذا در بعضی از احادیث در مورد بعضی از شعرای اهل بیت (علیهم السلام) می‌خوانیم که پس از خواندن اشعارش امام (علیه السلام) به او فرمود: **إِنَّمَا نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ**: روح القدس بر زبان تو جاری ساخت و آنچه گفتی به یاری او بود.

۳ - بعضی از مفسران نیز روح القدس را به معنی انجیل تفسیر کرده اند. ولی دو تفسیر اول نزدیک‌تر به نظر می‌رسد. (نمونه)

صاحب التحریر احتمال دیگری رو هم اضافه می‌کند؛ اینکه مراد از «روح القدس» همون روحی باشه که حین تولد حضرت عیسی علیه السلام آمده (فارسلنا الیها روحنا)؛ البته ایشان هم می‌گه ظاهراً مراد اینجا جبرئیل هست.

تکرار (لما جاءهم) در آیه ۸۹ بقره چه دلیلی داره؟ ۳۱

اتفاقی که در آیه ۸۹ بقره افتاده اینه که چون جمله اولی (جمله شرط = لما جاءهم) طولانی شده، ابتدای جمله اول رو دوباره تکرار می‌کنه تا ارتباط جمله اول و دوم مفهوم باشه.

بذارید یه مثال خودمونی بزنم:

اون شخصی که خودش رو از همه برتر می‌دونه و رذایل اخلاقی رو در خودش جمع کرده و خودش رو نخود هر آشی می‌کنه اون شخص، واقعا بده.

اینجا آوردن دوباره (اون شخص) برای اتصال بهتر جمله اول و دومه.

این اتفاق دیگه کجاها توی قرآن افتاده:

لا تحسبن الذين يفرحون بما اتوا و يحبون ان يحمدا بما لم يفعلوا فلا تحسبنهم

بمفازة من العذاب (آل عمران - ۱۸۸) = تکرار لا تحسبن

ثم ان ربك للذين عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلك و اصلحوا ان ربك من بعدها

لغفور رحيم (نحل - ۱۱۹) = تکرار ان ربك

این سیاق در آیه ۱۱۰ نحل هم آمده

و ان كانوا من قبل ان ينزل عليهم من قبله لمبلسين (روم - ۴۹) = تکرار من قبل

آنچه در آیه ۸۹ بقره خیلی جالبه اینه که وقتی لما جاءهم تکرار میشه یه فاعل جدید

هم براش آورده میشه؛ می‌تونست به همون لما جاءهم اکتفا کنه

مثل اینه که من بگم:

اون شخصی که خودش رو از همه برتر می‌دونه و رذایل اخلاقی رو در خودش جمع کرده

و خودش رو نخود هر آشی می‌کنه اون ابله نابکار، واقعا بده.

آیه ۱۰۲ بقره درباره چی صحبت می‌کنه؟ ۳۲

ج: از احادیث چنین بر می‌آید که در زمان سلیمان پیامبر (علیه السلام)، گروهی در

کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند، سلیمان دستور داد تمام نوشته‌ها و اوراق

آن‌ها را جمع آوری کرده در محل مخصوصی نگه‌داری کنند (این نگهداری شاید به خاطر

آن بوده که مطالب مفیدی برای دفع سحر ساحران در میان آن‌ها وجود داشته). پس از وفات سلیمان (علیه السلام) گروهی آن‌ها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند، بعضی از این موقعیت استفاده کرده، گفتند: سلیمان (علیه السلام) اصلاً پیامبر نبود، بلکه به کمک همین سحر و جادوگری‌ها بر کشورش مسلط شد و امور خارق العاده انجام می‌داد!

گروهی از بنی‌اسرائیل هم از آن‌ها تبعیت کردند و سخت به جادوگری دل بستند، تا آنجا که دست از تورات نیز برداشتند.

هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود سلیمان (علیه السلام) از پیامبران خدا بوده است، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمد تعجب نمی‌کنید که می‌گوید سلیمان (علیه السلام) پیامبر است در صورتی که او ساحر بوده؟

این گفتار یهود علاوه بر این که تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می‌شد، لازمه‌اش تکفیر سلیمان (علیه السلام) بود؛ زیرا طبق گفته آنان سلیمان مرد ساحری بوده که خود را به دروغ پیامبر خوانده و این عمل موجب کفر است.

آیه ۱۰۲ به آن‌ها پاسخ می‌گوید. (نمونه)

«ما انزل علی الملکین» در آیه ۱۰۲ بقره به کجا عطف شده؟ ۳۳

ج: ممکنه «ما انزل» رو عطف بر «ما تتلوا» بگیریم که معنا این‌طور می‌شه: یهودیان از دو چیز تبعیت کردند: ۱. آنچه شیاطین بر ملک سلیمان علیه السلام خواندند ۲. آنچه بر دو ملک نازل شد. و ممکنه «ما انزل» رو عطف بر «السحر» بگیریم که معنا این‌طور

خواهد شد: سلیمان کافر نشد؛ بلکه شیاطین کافر شدند؛ این شیاطین ۲ چیز رو به مردم تعلیم می‌کردند: ۱. سحر ۲. آنچه بر دو ملک نازل شده بود. در صورتی که «ما انزل» رو عطف به «ما تتلوا» بگیریم، وقف بر «و لكن الشیاطین کفروا» صحیح خواهد بود.

ماجرای آیه ۱۰۴ بقره چیه؟ «راعنا» و «انظرنا» چه فرقی می‌کنه؟ ۳۴

ج: ابن عباس مفسر معروف نقل می‌کند: مسلمانان صدر اسلام هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) مشغول سخن گفتن بود و بیان آیات و احکام الهی می‌کرد گاهی از او می‌خواستند کمی با تائی سخن بگویند تا بتوانند مطالب را خوب درک کنند، و سؤالات و خواسته‌های خود را نیز مطرح نمایند، برای این درخواست جمله راعنا که از ماده الرعی به معنی مهلت دادن است، به کار می‌بردند.

ولی یهود همین کلمه راعنا را از ماده الرعونة که به معنی کودنی و حماقت است استعمال می‌کردند (در صورت اول مفهومش این است که ما مهلت بده ولی در صورت دوم این است که ما را تحمیق کن!)

یعنی برای یهود دستاویزی پیدا شده بود که با استفاده از همان جمله‌ای که مسلمانان می‌گفتند، پیامبر یا مسلمانان را استهزاء کنند.

نخستین آیه فوق نازل شد و برای جلوگیری از این سوء استفاده، به مؤمنان دستور داد به جای جمله راعنا، جمله انظرنا را به کار برند که همان مفهوم را می‌رساند، و دستاویزی برای دشمن لجوج نیست.

بعضی دیگر از مفسران گفته‌اند: جمله راعنا در لغت یهود یک نوع دشنام بود و مفهومش این بود بشنو که هرگز نشنوی این جمله را تکرار می‌کردند و می‌خندیدند!

بعضی از مفسران نیز نقل کرده اند: یهود به جای راعنا، راعینا می گفتند که معنیش چوپان ما است، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را مخاطب قرار می دادند و از این راه استهزاء می کردند.

این شأن نزول ها با هم تضادی ندارد و ممکن است همه صحیح باشد.

در آیه ۱۰۶ بقره می گه: «اگه آیه ای رو نسخ کنیم، بهترش رو میاریم»؛ آیا آیات خوب و خوب تر دارن؟ این مطلب، مثل آیه ۱۴۵ اعرافه که خداوند امر می کنه که یهود مطالب خوب تر تورات رو بگیرند (وامر قومک یأخذوا بأحسنها). ۳۵

ج: در این آیه هم، سخن از تبلیغات سوء یهود بر ضد مسلمانان است. آن ها گاه به مسلمانان می گفتند: دین، دین یهود است و قبله، قبله یهود، و لذا پیامبر شما به سوی قبله ما (بیت المقدس) نماز می خواند، اما هنگامی که حکم قبله تغییر یافت و طبق آیه ۱۴۴ همین سوره، مسلمانان موظف شدند به سوی کعبه نماز بگذارند، این دستاویز از یهود گرفته شد، آن ها نغمه تازه ای ساز کرده گفتند: اگر قبله اولی صحیح بود، پس دستور دوم چیست؟ و اگر دستور دوم صحیح است، اعمال گذشته شما باطل است!

قرآن در این آیات به ایرادهای آن ها پاسخ می گوید و قلوب مؤمنان را روشن می سازد.

می گوید: هر حکمی را نسخ کنیم، و یا نسخ آن را به تأخیر اندازیم بهتر از آن یا

همانندش را جانشین آن می سازیم. (نمونه)

بنابراین منظور از «آیه» در این آیه، آیات قرآن نیست؛ بلکه احکام الهی است که محتوای آیات الهی هستند. نسخ در احکام اشکالی نداره؛ چون گاهی زمان و مکان و شرایط ایجاب می کنه حکمی جایگزین حکم دیگه بشه.

اما درباره آیه ۱۴۵ اعراف:

این که در آیه بالا می‌خوانیم: بهترین این دستورات را بگیرند، نه به این معنی است که در میان آن‌ها، بد و خوب بوده است و آن‌ها وظیفه داشته‌اند خوب‌ها را بگیرند و بد‌ها را رها کنند، و یا خوب و خوب‌تر داشته، و موظف بوده‌اند تنها خوب‌ترها را انتخاب نمایند. بلکه گاهی کلمه افعّل تفضیل به معنی صفت مشبّهه می‌آید و آیه مورد بحث ظاهراً از این قبیل است، یعنی احسن به معنی حسن است، اشاره به این که: جمیع این دستورات حسن است و نیک.

این احتمال نیز در آیه فوق وجود دارد که احسن به همان معنی بهتر و افعّل تفضیل بوده باشد، اشاره به این که: در میان این دستورات، اموری مجاز شمرده شده است (همانند قصاص) و اموری از آن بهتر معرفی شده (همانند عفو و گذشت).

یعنی به پیروانت بگو: تا می‌توانند آنچه بهتر است انتخاب کنند، فی المثل عفو را بر قصاص (جز در موارد خاص) ترجیح دهند.

صاحب التحریر هم با قاطعیت می‌گه: اینجا «احسن» معنای تفضیل نداره. می‌گه: معنای عبارت «و امر قومک یأخذوا بأحسنها» اینه: «و امر قومک یأخذوا بما فیها لحسنها». یه نظیر دیگه هم میاره؛ آیه «وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ» (زمر: ۵۵)

آیه ۱۰۹ سوره بقره رو توضیح بدید و چرا در این آیه «فاعفوا و اصفحوا» آورده شده؟ ۳۶

ج: بسیاری از اهل کتاب، مخصوصاً یهود، تنها به این قناعت نمی‌کردند که خود آئین اسلام را نپذیرند، بلکه اصرار داشتند مؤمنان نیز از ایمانشان باز گردند، و انگیزه آنان در این امر چیزی جز حسد نبود.

در اینجا قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد: در برابر این تلاش‌های انحرافی و ویرانگر،

شما آن‌ها را عفو کنید و گذشت نمائید تا خدا فرمان خودش را بفرستد چرا که خداوند بر هر چیزی توانا است.

این در واقع یک دستور تاکتیکی است که به مسلمانان داده شده که در برابر فشار شدید دشمن در آن شرائط خاص، از سلاح عفو و گذشت استفاده کنند، دست به اسلحه نبرند، به ساختن خویشتن و جامعه اسلامی بپردازند تا استحکام لازم یابند و در انتظار فرمان خدا باشند.

منظور از فرمان خدا در اینجا به گفته بسیاری از مفسران فرمان جهاد است که تا آن زمان هنوز نازل نشده بود، شاید به این علت، که هنوز آمادگی همه جانبه برای این فرمان نداشتند، و لذا بسیاری معتقدند: این آیه به وسیله آیات جهاد که بعداً به آن اشاره خواهد شد نسخ شده است.

اما شاید تعبیر به نسخ، در اینجا صحیح نباشد؛ چرا که نسخ آن است حکمی ظاهراً به صورت نامحدود تشریع گردد، اما در باطن موقت باشد، ولی حکم عفو و گذشت در آیه مورد بحث، در شکل محدود بیان شده است، محدود به زمانی که فرمان الهی دائر به جهاد نیامده. (نمونه)

ماجرای آیه ۱۱۴ سوره بقره (و من اظلم ممن منع مساجد الله...) چیه؟ ۳۷

ج: در کتاب اسباب النزول از ابن عباس چنین آمده که این آیه در مورد فطلوس رومی و یاران مسیحی او نازل شده است، آن‌ها با بنی اسرائیل جنگیدند و تورات را آتش زدند و فرزندان آن‌ها را به اسارت گرفتند، بیت المقدس را ویران ساختند و مردارها در آن ریختند.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان از ابن عباس نقل می‌کند که این کوشش در تخریب و

نابودی بیت المقدس همچنان ادامه داشت تا زمانی که به دست مسلمانان، فتح شد. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نیز می‌خوانیم: این آیه در مورد قریش نازل گردید، در آن هنگام که از ورود پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به شهر مکه و مسجد الحرام جلوگیری کردند.

بعضی شأن نزول سومی نیز برای آیه گفته‌اند و آن این که: منظور مکان‌هایی است که مسلمانان در مکه برای نماز داشتند و مشرکان پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن‌ها را ویران کردند.

هیچ مانعی ندارد که نزول آیه ناظر به تمام این حوادث بوده باشد، بنابراین هر یک از شأن نزول‌های فوق یکی از ابعاد مسأله را منعکس می‌کند.

بررسی شأن نزول‌های فوق نشان می‌دهد روی سخن در آیه به هر سه گروه، یهود و نصاری و مشرکان، است، هر چند بحث‌های آیات گذشته، بیشتر به یهود اشاره می‌کرد و گاهی به نصاری.

به هر حال یهود با ایجاد وسوسه در مسأله تغییر قبله، کوشش داشتند که مسلمانان به سمت بیت المقدس باز گردند و نماز بخوانند تا با این کار هم تفوقی بر آن‌ها داشته باشند و هم مسجد الحرام و کعبه را از رونق بیندازند.

مشرکان مکه نیز با منع پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان از زیارت خانه خدا عملاً به سوی خرابی این بنای الهی گام برمی داشتند.

مسیحیان نیز با گرفتن بیت المقدس و ایجاد وضع ناهنجاری که در بالا از ابن عباس نقل شد در تخریب آن می‌کوشیدند.

قرآن در برابر این سه گروه، و تمام کسانی که در راهی مشابه آنها گام برمی دارند می‌گوید: چه کسی ستمکارتر است از آنها که از بردن نام خدا در مساجد الهی جلوگیری

می‌کنند و سعی در ویرانی آن‌ها دارند.

أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ یعنی مسلمانان و موحدان جهان باید آن چنان محکم بایستند که دست این ستمگران از این اماکن مقدس کوتاه گردد، و احدی از آنان نتوانند آشکارا و بدون ترس و وحشت وارد این مکان‌های مقدس شوند. این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که این‌گونه افراد ستمکار با این عمل، هرگز موفق نخواهند شد که این مراکز عبادت را در اختیار خود بگیرند. بلکه سرانجام چنان می‌شود که جز با وحشت نمی‌توانند گام در آن بگذارند، درست همان سرنوشتی که مشرکان مکه در مورد مسجد الحرام پیدا کردند. (نمونه)

منظور از «الذین آتیناهم الكتاب يتلونه حق تلاوته» در آیه ۱۲۱ بقره چه کسانی هستند؟
۳۸

ج: بعضی از مفسران معتقدند: این آیه درباره افرادی نازل شد که با جعفر بن ابی طالب از حبشه آمدند و از کسانی بودند که در آنجا به او پیوستند، آن‌ها چهل نفر بودند، سی و دو نفر اهل حبشه، و هشت نفر از راهبان شام که بحیرا راهب معروف نیز جزء آنان بود.

بعضی دیگر معتقدند: آیه درباره افرادی از یهود همانند عبد الله بن سلام و سعید بن عمرو و تمام بن یهودا و امثال آن‌ها نازل شده که اسلام را پذیرفتند و به راستی مؤمن شدند. (نمونه)

صاحب التحریر هم چند نفر از یهود و نصاری از جمله عبد الله بن سلام رو به عنوان مصادیق این آیه ذکر می‌کند.

چرا کلمه «بلد» در آیه ۱۲۶ بقره نکره آمده (رب اجعل هذا بلدا)؛ ولی در آیه ۳۵ ابراهیم معرفه آمده (رب اجعل هذا البلد)؟ ۳۹

ج: فخر رازی، طبرسی و آلوسی در تفاسیر خودشون گفتند نکره اومدن کلمه «بلد» در آیه ۱۲۶ بقره نشان دهنده اینه که در آن موقع مکه هنوز شهر نشده بوده و معرفه آمدن «بلد» در آیه ۳۵ ابراهیم نشون می ده که در آن موقع مکه شهر شده بوده. یعنی این دو آیه حکایت از یک واقعه نمی کنن.

صاحب التحریر می گه: عادت قرآن اینه که وقتی یه چیزی به هدف اصلی کمک نمی کنه، بهش نمی پردازه؛ وقتی دو آیه رو در کنار هم می داریم می فهمیم که ابراهیم علیه السلام برای یه شهری دعا کرده که امن باشه؛ همین و بس؛ معلوم نیست که این دعا قبل از شهر شدن مکه باشه یا بعدش.

با توجه به عبارت «و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت» در آیه ۱۲۷ بقره می تونیم بگیم که که کعبه قبلا وجود داشته؟ ۴۰

ج: بله؛ آیه می گه: اساس خانه خدا وجود داشته و حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام اون اساس خانه رو بلند کردند تا به صورت دیوارهای مرتفع در بیاد. تفسیر نمونه می گه: از آیات مختلف قرآن و احادیث و تواریخ اسلامی به خوبی استفاده می شود که خانه کعبه پیش از ابراهیم، حتی از زمان آدم بر پا شده بود، در آیه ۳۷ سوره ابراهیم از قول این پیامبر بزرگ می خوانیم: رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دَرَجَتَيْنِ بَوَائِي غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ: "پروردگارا! بعضی از فرزندانم را در این سرزمین خشک و سوزان در

کنار خانه تو سکونت دادم."

این آیه گواهی می‌دهد موقعی که ابراهیم با فرزند شیرخوارش اسماعیل و همسرش به سرزمین مکه آمدند اثری از خانه کعبه وجود داشته است. در آیه ۹۶ سوره آل عمران نیز می‌خوانیم: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا؛ "نخستین خانه‌ای که به منظور پرستش خداوند برای مردم ساخته شد در سرزمین مکه بود" مسلم است که پرستش خداوند و ساختن مرکز عبادت از زمان ابراهیم آغاز نگردیده بلکه قبلا و حتی از زمان آدم علیه السلام بوده است.

چرا در آیه ۱۲۹ بقره، تعلیم بر تزکیه مقدم شده؟ ۴۱

ج: جالب اینکه در چهار مورد از قرآن مجید که مساله تعلیم و تربیت به عنوان هدف انبیاء با هم ذکر شده است در سه مورد "تربیت" بر "تعلیم" مقدم شمرده شده (سوره بقره آیه ۱۵۱- آل عمران ۱۶۴- جمعه ۲) و تنها در یک مورد "تعلیم" بر "تربیت" مقدم شده است (آیه ۱۲۹ بقره) با اینکه می‌دانیم معمولا تا تعلیمی نباشد تربیتی صورت نمی‌گیرد. بنا بر این آنجا که تعلیم بر تربیت مقدم شده اشاره به وضع طبیعی آن است، و در موارد بیشتری که تربیت مقدم ذکر شده گویا اشاره به مساله هدف بودن آن است، چرا که هدف اصلی تربیت است و بقیه همه مقدمه آن است. (نمونه)

صاحب التحریر می‌گه: آنچه در آیه ۱۲۹ بقره در گفته حضرت ابراهیم علیه السلام آمده، همون ترتیبی هست که در عالم خارج اتفاق می‌فته؛ ابتدا پیامبر صلی الله علیه و آله باید مبعوث بشه، بعد باید آیات رو بخونه، بعد باید آیات و حکمت رو تعلیم بده و بعد باید تزکیه مردم اتفاق بیفته. ولی آیات دیگه در مقام امتنان هستند؛ برای همین خداوند منفعتی رو که از تلاوت آیات حاصل می‌شه رو مقدم کرده تا اهمیت تزکیه رو برسونه و

مردم رو بشارت بده به این منفعت. علاوه بر اینکه این بالعکس اومدن تعلیم و تزکیه،
تفنن رو به همراه داره. تفنن یعنی ایجاد تنوع در تعبیر برای اینکه مخاطب دچار
یکنواختی نشه.

تفاوت‌هایی که در آیه ۱۳۶ بقره (قولوا آمنا بالله) و آیه ۸۴ آل عمران (قل آمنا بالله)
هست، چه معنایی داره؟ ۴۲

ج: بسیاری از تفاوت‌ها به جهت تفنن هست. حتی صاحب التحریر می‌گه: دلیل اینکه
برای حضرت موسی و عیسی علیهما السلام از «ما اوتی» استفاده شده در حالی که
می‌شد از همون «ما انزل» استفاده کرد، تفنن هست. همون‌طور که اشاره کردیم تفنن
یعنی ایجاد تنوع در عبارت تا مخاطب خسته نشه.

صاحب التحریر درباره اینکه در آیه ۱۳۶ بقره «انزل» با «الی» اومده ولی در آیه ۸۴ آل
عمران «انزل» با «علی» اومده می‌گه: «انزال» یعنی یه علوی در کار بوده و چیزی که نازل
شده از بالا نازل شده؛ برای همین در آیه ۸۴ آل عمران «انزل» با «علی» اومده. در آیه ۱۳۶
بقره «انزل» با «الی» اومده به این اعتبار که «انزال» یک وصولی هم توش هست. پس
انزال دو سر داره؛ اگه به اون سرش که سمت بالاست نگاه کنی، «انزال» رو با «علی»
میاری و اگه به سر پایینش نگاه کنی، «انزال» رو با «الی» میاری.
